



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Types of psychotherapy in Masnavi (With emphasis on the first book)

J. Masoudi Fard

Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 14 October 2020

Reviewed: 19 November 2020

Revised: 05 December 2020

Accepted: 17 January 2021

KEYWORDS

Rumi, Masnavi, psychotherapy, story therapy, suffering therapy, community therapy

*Corresponding Author

✉ jalil.masoudi.fard@gmail.com

☎ (+98)

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: By composing Masnavi, Rumi seeks to cure human psyche and reduce their pain. He turns to the growth and education of man and the exaltation of his soul in various ways, among which his three important and practical methods are story therapy, suffering therapy and community therapy. Story therapy is one of his basic methods. He treats the patient by telling stories and allegories and finds a solution for his mental health. The main purpose of his stories is to guide man towards spirituality and perfection. He also considers suffering necessary to purify the soul and purity within. In his view, God's absolute grace to test and afflict man hurts him. He also considers the presence in the monastery and the gathering of seekers and elders necessary for human growth and perfection. The purpose of this study is to investigate the different dimensions of Rumi's treatment methods in the first book of Masnavi.

METHODOLOGY: The research method of this article is descriptive and analytical and based on library studies.

FINDINGS: Religious literary texts inspired by religious worldview and influencing both cognitive and emotional domains of their audience can have many applications. Masnavi is one of the most significant and efficient Persian mystical texts in this field.

CONCLUSION: Narration of the story, acceptance of suffering and meaning for it, and presence in the monastery are among the psychotherapy techniques in the spiritual Masnavi. Rumi is one of the greatest thinkers by psychotherapists who can benefit from his views and ideas in this field by cultivating the principles of Sufism and Sufism and using it to treat human spiritual pain.

DOI: [10.22034/bahareadab.2021.14.5619](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2021.14.5619)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 17	 0	 0

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

مقاله پژوهشی

انواع روان‌درمانی در مثنوی (با تأکید بر دفتر اول)

جلیل مسعودی‌فرد

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، ایران.

چکیده:

زمینه و هدف: مولانا با سرودن مثنوی در پی درمان روان انسانها و کاهش آلام آنهاست. او برای رشد و تربیت انسان و تعالی روح او به شیوه‌های مختلفی روی می‌آورد که از آن میان سه شیوه مهم و عملی او قصه‌درمانی، رنج‌درمانی و اجتماع‌درمانی است. قصه‌درمانی یکی از روشهای اساسی اوست. او با بیان قصه و تمثیل به مداوای بیمار می‌پردازد و برای سلامت روحی و روانی او راهکار می‌یابد. هدف اصلی قصه‌های او هدایت انسان بسوی معنویت و کمال است. همچنین او رنج و درد را برای تصفیه روح و پاکی درون ضروری میداند. از نظر او لطف مطلق خدا برای آزمایش و ابتلای انسان، او را به رنج می‌افکند. همچنین حضور در خانقاه و جمع سالکان و پیران را برای رشد و کمال انسان ضروری میداند. هدف این پژوهش بررسی ابعاد مختلف روشهای درمانی مولانا در دفتر اول مثنوی است.

تاریخ دریافت: ۲۳ مهر ۱۳۹۹
تاریخ داوری: ۲۹ آبان ۱۳۹۹
تاریخ اصلاح: ۱۵ آذر ۱۳۹۹
تاریخ پذیرش: ۲۸ دی ۱۳۹۹

کلمات کلیدی:

مولانا، مثنوی، روان‌درمانی، قصه‌درمانی، رنج‌درمانی، اجتماع‌درمانی.

* نویسنده مسئول:

✉ jalil.masoudi.fard@gmail.com

☎ (+۹۸)

روش مطالعه: روش پژوهش این مقاله روش توصیفی و تحلیلی و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای است.

یافته‌ها: متون ادبی دینی با الهام از جهان‌بینی دینی و تأثیرگذاری بر هر دو قلمرو شناختی و عاطفی مخاطب خود میتوانند کاربرد فراوان داشته باشند. مثنوی یکی از شاخصترین و کارآمدترین متون عرفانی فارسی در این زمینه است.

نتیجه‌گیری: روایت قصه، پذیرش رنج و معنایابی برای آن، و حضور در جمع خانقاهیان جزو شگردهای روان‌درمانی در مثنوی معنوی است. مولوی با پرورش مبانی و اصول عرفان و تصوف و بکارگیری آن در جهت درمان آلام روحی بشر، یکی از بزرگترین اندیشمندانی است که روان‌درمانگران میتوانند از آرا و اندیشه‌های او در این زمینه بهره گیرند.

مقدمه

مولانا جلال‌الدین محمد، عارف برجسته قرن هفتم، درمانگری است که دردهای فردی و جمعی انسانها را بدرستی میشناسد و برای درمان آنها راه‌حل دارد. همچنین عرفان عملی او برای تزکیه نفس و تعالی روح انسان راهکارهای مناسبی ارائه میدهد. مولانا بعد از تحول روحی و معنوی، چنان انرژی در درون خویش احساس میکند که میخواهد جهان را دگرگون کند. او میخواهد نور وجودیش را به انسانها ببخشد و به جهان پرتوافشانی کند. مولانا بدرستی موانع کمال و مراحل آن را میشناسد و اهداف زندگی انسان را تبیین میکند. اما نکته مهمتر اینکه او با ابزارهای مختلف به درمان درد انسانها میپردازد و با اقدامات عملی به اصلاح شخصیت آنان مشغول میشود. در این پژوهش به بررسی ابعاد مختلف روشهای درمانی مولانا در دفتر اول مثنوی پرداخته‌ایم و با تأکید بر سه روش اساسی او که عبارتند از قصه‌درمانی، رنج‌درمانی و اجتماع‌درمانی، برای درمان دردهای روحی و معنوی انسان امروز راه‌حلهایی ارائه کرده‌ایم.

نکته‌ای که توجه به آن ضروری است اینکه، منظور پژوهشگر در واقع برداشتن گامی در جهت بهره‌گیری از ذخایر معرفتی ایران اسلامی در راستای تدوین روشهای معتبر درمان روان است. ما با انبوه فزاینده مشکلات روانشناسانه دست‌وپنجه نرم میکنیم؛ در حالیکه بر گنجینه‌ای غنی از معارف انسانی تکیه زده‌ایم. بخشی از این معارف، آثار ماندگار جلال‌الدین محمد بلخی، شاعر، عارف و فیلسوف ایرانی است. بهره‌گیری از این مجموعه آثار در جهت تولید علم، نه تنها در راستای تأمین هدف بومی‌سازی علوم انسانی است، بلکه این معارف را در اختیار اندیشمندان سایر فرهنگها نیز قرار میدهد که حقیقت، نه امری مقطعی و بومی، که امری عام و فراگیر است. در پژوهش حاضر بنا بر آن است که با بهره‌گیری از آموزه‌های مولانا، هدف پیش‌گفته تأمین گردد. پژوهش حاضر به منظور استخراج مؤلفه‌های روان‌درمانی مبتنی بر مثنوی معنوی ارائه شده است. طرح تحقیق در چارچوب مطالعات کیفی، در زمره طرحهای مفهومی و یا نظری و با استفاده از روش استنتاج تحلیلی به انجام رسیده است. یافته‌های این پژوهش میتواند با توجه به اهمیت درمانهای وجودی و خلأ هستی‌شناختی موجود در این حوزه، راهگشای مناسبی جهت ورود معانی ملهم از ادبیات دینی به فضای درمان روان باشد.

بنظر میرسد در روشهای روان‌درمانی مثنوی، استفاده از فنون و راهبردهای نفوذناپذیر و ازپیش‌تعیین‌شده، جای خود را به تدارک زمینه‌ای تعاملی میدهد که طی آن تجربیات و دریافتهای فرد از حیات خویش بررسی، ردیابی و درک شده و گسترش مییابد. این شیوه‌های درمانی نه در مقوله درمانهای فلسفی که در گروه درمانهای روان‌شناسانه جای میگیرد.

سابقه پژوهش

ورزیده و کریمی (۱۳۸۸) در کتاب «عشق‌درمانی، روان‌درمانی عارفانه، براساس قصه شاه و کنیزک» که براساس آموزه‌های عرفانی مولانا در قصه شاه و کنیزک شکل گرفته است، ضمن بهره‌گیری از دانش نوین روانشناسی بویژه

رویکردهای روان‌تحلیل‌گری، به تفسیر و تحلیل تصویرهای نمادین قصه‌شاه و کنیزک در شناخت عمقی لایه‌های وجود آدمی و شیوه‌های درمان روان‌رنجوریها و روانپریشیها پرداخته است.

مقاله «هفت شیوه روان‌درمانی در مثنوی» از نصر اصفهانی و شیرازی (۱۳۹۳) هفت شیوه روان‌درمانی را به این شرح خلاصه و تحلیل کرده‌اند: ۱- شعردرمانی، ۲- روان‌درمانی عارفانه، ۳- تکنیک خواب و رؤیا، ۴- مذهب‌درمانی، ۵- واقعیت‌درمانی، ۶- طنزدرمانی، ۷- معنادرمانی. «تحلیل و بررسی مؤلفه‌های روانشناسی مثبت در داستانهای مثنوی معنوی و کاربرد آن در تربیت دوره نوجوانی» عنوان مقاله‌ای است از آصف‌نیا و همکارانش (۱۳۹۵) که در آن از مؤلفه‌های روانشناسی مثبت از جمله امید و خوشبینی، شادی، فضایل اخلاقی و شکرگزاری بحث کرده‌اند. پژوهش دیگر مقاله‌ای است با عنوان «رویکردهای روان‌درمان‌بخش مولانا در حکایت پادشاه و کنیزک مثنوی» از متقی‌نیا و همکارانش (۱۳۹۶) که داستان اول مثنوی را از دیدگاه روان‌درمانی مورد مطالعه قرار داده‌اند. در پژوهش حاضر اما به روشهایی از روان‌درمانی در مثنوی پرداخته میشود که در پژوهشهای دیگر مورد غفلت واقع شده است.

بحث و بررسی: انواع روان‌درمانی در دفتر نخست مثنوی معنوی

هدف از روان‌درمانی ایجاد سلامت روانی است. سلامت روانی دو جنبه دارد، یکی سازگاری با محیط بیرونی و دیگری سازش با محیط درونی. محیط مجموعه عوامل و امکاناتی است که انسان میتواند از آن میان برای توسعه تواناییهای خود، بمنزله انسان آزاده دست به انتخاب بزند. در سایه روانکاوی، تغییر قابل ملاحظه‌ای در منش فرد بوجود می‌آید. فرد در نتیجه روانکاوی میتواند به نقشهای بی‌همتای خود تحقق ببخشد (نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی. شفیع‌آبادی و ناصری: ص ۶۲). روان‌درمانی از قدیم به صور گوناگونی وجود داشته است. انسانی که از درد و رنج هراسناک و در عذاب بوده، همواره میکوشیده است بیماری خود را کنترل یا آن را انکار کند و یا به مقابله با آن برخیزد و درد و رنج را کاهش دهد. از نظر تاریخی، تکامل روان‌درمانی از پنج مرحله عمده گذشته است: در اولین مرحله جادو نقش عمده‌ای به عهده داشته است و کاهنان و جادوگران اولین درمانگران روان بوده‌اند. در دومین مرحله، مذهب جای جادو را گرفته و برای کاهش درد و رنج انسان کوشیده است. در مرحله سوم مکاتب فلسفی بودند که برای حل مسائل زندگی روشهایی را پیشنهاد میدادند. چهارمین مرحله، علم طب بود که برای کاهش درد و رنج انسان به ارائه برنامه پرداخت و در پنجمین مرحله نوبت به علم روانشناسی میرسد که با استفاده از علوم جدید، انسان را درمان میکند (همان: صص ۶۳-۶۴). «در شیوه نگرش برخی از روانشناسان به شخصیت آدمی، تغییری بنیادی در حال تکوین است و کانون و جهت تازه این نگرش، روانشناسی کمال — یا روانشناسی سلامت — خوانده میشود که به جنبه سالم طبیعت آدمی میپردازد، نه به جنبه ناسالم آن. هدف روانشناسی کمال، درمان دچار شدگان به روان‌نژندی و روانپریشی نیست، بلکه بیداری و رهایی استعدادهای عظیم انسان برای از قوه به فعل رساندن و تحقق بخشیدن به تواناییهای خویشستن و یافتن معنای ژرفتری در زندگی است» (شولتز، ۱۳۸۸). هدف این جنبش فوق‌العاده، دست یافتن به شخصیتی سالمتر و تعریف کردن آن است. روانشناسان کمال با دیدی نو به ماهیت انسان مینگرند. آنان معتقدند نگرش رفتارگرایی و روانکاوی به

ماهیت انسان محدود است، و اعتلایی را که آدمی می‌تواند بدان دست یابد، نادیده می‌انگارد. آنان در عین آنکه تأثیر محرکهای بیرون، غریزه‌ها و کشمکشهای دوران کودکی را بر شخصیت انسان نفی نمی‌کنند، آدمیان را دستخوش دگرگونی ناپذیر این نیروها نمی‌دانند. ایشان معتقدند آدمی می‌تواند در برابر گذشته و اوضاع و احوال محیط خویش به پا خیزد. انسان باید رشد و پرورش یابد و از حد نیروهایی که بالقوه بازدارنده‌اند، بگذرد (همان: صص ۶-۷). در ادامه به سه نوع روان‌درمانی در مثنوی که عبارتست از قصه‌درمانی، رنج‌درمانی، و اجتماع‌درمانی پرداخته می‌شود.

الف) قصه‌درمانی

انسانها از زمان تاریخ پیدایش بشر، سنتها و ارزشهای خود را با روایتگویی از نسلی به نسل دیگر انتقال میدادند. قصه‌های اساطیری و عامیانه درباره زندگی انسان، باعث تفکر درباره پیدایش عالم هستی و دیگر پدیده‌ها میشد. از این رو روایتها از اولین ارتباطات شفاهی میان بشر وجود داشته و در همه تمدنها و اقوام دنیا ریشه دارد. با گذشت زمان، روایتها بطور مستمر تعریف شده و دارای مفهوم گردیده و به عبارت دیگر به شکل کنونی آن درآمده است. به مجموعه‌ای از شخصیتها، روابط، ارزشها و آگاهیها، داستان میگویند که با شنیدن آن انسانها با قهرمان داستان، همزادپنداری میکنند و یا از آن الگو میگیرند (استفاده از روایی گویی در آموزش معماری. نازی دیزجی و همکاران: ص ۳۸). از این رو روایتها بتدریج از فرهنگ مردم تأثیر میپذیرند و در هر زمان و مکانی برای انسانها جذابیت دارند. ارتباطات در داستانها میتواند بدون توصیف منطقی و رخدادهای مرتبط با هم و یا در مسیرهای متفاوت یا حتی متضاد، باشد. بنابراین از طریق داستانها میتوانیم تفکر افراد را دریابیم، به دیدگاهی سوق داده شویم، دیدگاهمان را تغییر دهیم و راجع به تجربیات دیگران بازاندیشی کنیم. در واقع بشر بطور ذاتی، نه تنها به روایتگویی علاقه‌مند است، بلکه از شنیدن آن لذت میبرد. علاوه بر این داستان‌پردازی یکی از مهمترین روشهای اندیشه‌شنیدن در انسانها از ابتدای ایجاد بشریت بوده است و تمام مردم از جمله انسانهای بزرگی مانند دانشمندان، فیلسوفان، هنرمندان و پژوهشگران در زمینه‌های مختلف به نوعی به آن پرداخته‌اند (همانجا).

پزشکی مدرن، پدیده شگفتی است. داروهای جدید و دستگاههای پزشکی، زندگی بسیاری از افراد را نجات میدهند. با وجود این پیشرفتهای چشمگیر پزشکی، اغلب به بهای حذف جنبه‌ای از درمان که معمولتر است، اما اهمیت کمتری ندارد، تمام میشود. سیستم پزشکی میتواند داستان شخص را کاملاً حذف کند، اما این کار مفید نیست. امروزه در دانشگاه کلمبیا همه دانشجویان پزشکی، سمیناری در پزشکی روایتی^۱ میگذرانند. در آنجا یاد میگیرند با همدلی بیشتری به داستانهای بیماران گوش بفرارند و آن داستانها را با تیزبینی بیشتری بخوانند. دکتر ریتا چارون^۲، استاد این دانشگاه، تلاش میکند داستان را در مرکز تشخیص و درمان قرار دهد (ذهن کامل نو. پینک: صص ۱۵۳ و ۱۵۵). توجه به داستان بیمار از موضوعاتی است که در پزشکی سنتی بسیار رایج بوده

^۱. Narrative medicine

^۲. Rita Sharon

است و پزشکان با همدلی بیشتری به داستان بیمار و زندگی دردمندانۀ او گوش میدادند و در تشخیص دردهای پنهان و امراض درونی به داستان توجه ویژه‌ای داشته‌اند. از طرفی عارفان با کمک قصه و تمثیل به دردشناسی و درمانگری میپرداختند و با ذکر داستانهای مشابه داستان بیماران تلاش میکردند برای کاهش آلام آنان بکوشند. «یکی از کارکردهای روایت این است که خواننده را تحت سیطرۀ خود درمی‌آورد و به او احساس همدلی، هویت و نقش‌پذیری میدهد. راوی از طریق ایجاد یک موقعیت، میان خواننده و شخصیت‌های خاصی پیوند عاطفی و همدلی برقرار میکند. داستان، موقعیت خواننده را هدایت میکند و این موقعیت موجب همدلی و همدردی خواننده و شخصیت میشود» (روایت‌شناسی داستانهای مثنوی، بامشکی: ص ۲۰).

مولانا به این کارکرد داستان آگاهی و اشراف کامل دارد و قصه‌درمانی یکی از روشهای مورد توجه اوست. سر قصه که هدف اصلی مولانا از بیان قصه است، اهداف تعلیمی و تربیتی فراوانی دارد. همچنین قصه گفتن موجب میشود شخص بیمار دردهای پنهان خویش را بیان کند و با بیان قصه درد تسکین بیابد و یا فراموش شود. از طرفی پزشک و راهنما میتواند درد را تشخیص دهد و بیماریهای روحی را شناسایی کند و با بیان قصه و تمثیل به مداوای بیمار بپردازد. این نقش آخر مهمترین کاری است که مولانا در سراسر قصه‌های مثنوی به آن توجه دارد و در نظر او از اهمیت والایی برخوردار است. در مثنوی قصه نقش فوق‌العاده‌ای دارد. البته نباید حکایت و قصه را در مثنوی و سیلۀ سرگرمی شمرد، بلکه آن را باید تعبیر گزارش سلوک تلقی کرد و با تدقیق در آن به جوهر عرفان مثنوی که همان اشتیاق و سلوک روحانی است راه پیدا کرد. از طرفی او با بیان زیبای قصه، ادعای خویش را برای مخاطب قابل کشف و رؤیت می‌سازد و دقایق و اسرار سلوک را به شکل عملی برای مخاطب تقریر میکند (پله‌پله تا ملاقات خدا، زرین‌کوب: ص ۲۶۱). او بخوبی واقف است درمان دردهای روحی، به راهکارهای ویژه و تخصص بیشتری نیاز دارد:

چون کسی را خار در پایش خلد	پای خود را بر سر زانو نهد
وز سر سوزن همی جوید سرش	ور نیابد میکند با لب ترش
خار در پا شد چنین دشواریاب	خار در دل چون بود واده جواب

(مثنوی، ج ۱، بیت ۱۵۰-۱۵۲)

مولانا در ارکان اغلب داستانها، بنحوی که آنها را با مقاصد عرفانی، تربیتی، اخلاقی، دینی و علمی او متناسب سازد، تصرف کرده و در کیفیت، موضوع، زمان، مکان و قهرمانان آن تغییرات معنادار داده است. گاه مولانا موضوع داستان را بکلی دگرگون میکند و از جویباری کوچک و آرام، اقیانوسی بیکران، عمیق و متلاطم پدید می‌آورد که بسی گوهرهای گرانبها و اسرار بیپایان در خود نهفته است (آفتاب معنوی وزین‌پور: صص ۳۸ - ۴۸). مولانا بعد از مقدمۀ مثنوی، در آغاز اولین داستان بصراحت میگوید این داستان حقیقتاً نقد احوال درونی خودش است.

بشنوید ای دوستان این داستان
خود حقیقت نقد حال ماست آن

(مثنوی، ج ۱، بیت ۳۵)

و میگوید اکنون واجب است به زبان رمز از داستان خویش با شمس سخن بگویم:

واجب آمد چون که آمد نام او شرح رمزی گفتن از انعام او
این نفس جان دامنم برتافته است بوی پیراهان یوسف یافته است
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۱۲۴ و ۱۲۵)

اما مجدد بر خویش نهیب میزند که بهتر است سر دلبرش را در حدیث دیگران بیان کند.

گفتمش پوشیده خوشتر سر یار خود تو در ضمن حکایت گوش دار
خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۱۳۵ و ۱۳۶)

و با این هشدار به داستان «پادشاه و کنیزک» باز می‌گردد، اما هیچگاه حدیث خویش را رها نمی‌کند. پیر کامل وقتی رنج و درد کنیزک را می‌بیند، مانند مشاوری امین، مکان خلوت و آرامی را برای درد دل کردن کنیزک آماده می‌کند و اندک‌اندک با حفظ آرامش و ایجاد اعتماد و همدلی به درد دل کنیزک گوش می‌سپارد و او را تشویق می‌کند داستان زندگی‌اش را بیان کند. پیر با لمس نبض کنیزک تحولات روحی او را بررسی می‌کند و مهمترین نکته اینکه به طریق داستان‌گویی، مشکل و دغدغه روحی او را شناسایی می‌کند.

آن حکیم خارچین استاد بود دست میزد جابجا می‌آزمود
ز آن کنیزک بر طریق داستان باز می‌پرسید حال دوستان
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۱۵۷ و ۱۵۸)

و وقتی کنیزک با اعتماد کامل شروع می‌کند به درد دل کردن و از شهر و دیار و اقوام خویش سخن می‌گوید، حکیم الهی با گوش دادن به قصه او و کنترل نبض او دردش را تشخیص می‌دهد.

با حکیم او قصه‌ها می‌گفت فاش از مقام و خواجگان و شهرتاش
سوی قصه گفتنش میداشت گوش سوی نبض و جست‌نش میداشت هوش
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۱۵۹ و ۱۶۰)

کنیزک همه خاطرات کودکی و جوانی خویش را بازگو می‌کند و در نبضش تغییری ایجاد نمی‌شود تا زمانی که نام زرگر سمرقندی را بر زبان میراند و چهره‌اش سرخ و زرد می‌شود و نبضش تندتر می‌زند.

شهر شهر و خانه‌خانه قصه کرد نی رگش جنبید و نی رخ گشت زرد کز سمرقندی
نبض جست و روی، سرخ و زرد شد زرگر فرد شد
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۱۶۶ و ۱۶۸)

حکیم به طریق داستان درد او را می‌شناسد و به او اطمینان می‌دهد که حتماً درد او را برطرف می‌کند. در قصه‌درمانی فرض بر این است که تغییر در زبان و ادبیات قصه‌های زندگی خود به تغییر در معانی زندگی فرد منجر می‌شود و تغییر در قصه زندگی فرصتهای جدیدی برای رفتار و روابط با دیگران ایجاد می‌کند (دساشیو، ۲۰۰۵).

شاد باش و فارغ و ایمن که من آن کنم با تو که باران با چمن
من غم تو میخورم تو غم مخور بر تو من مشفقترم از صد پدر
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۱۷۲ و ۱۷۳)

مولانا قصه‌درمانی خویش را گاهی با بیان یک تمثیل کوتاه و گاهی با طرح یک داستان بلند بازگو میکند. در داستان «پادشاه جهود که نصرانیان را میکشت»، این ویژگی کاملاً مشهود است. او به نقد تعصبات مذهبی و اختلافات پیروان ادیان میپردازد و در آغاز داستان ظلم و ستم پادشاه را توصیف میکند که در اثر تعصب، بین پیروان موسی و عیسی اختلاف انداخته است. او تأکید میکند پادشاه به خاطر دوبینی و احوالی موسی و عیسی را که هر دو پیامبر الهی هستند از یکدیگر جدا میسازد و آنها را مخالف و دشمن هم تلقی میکند و برای نقد احوالی پادشاه، تمثیل کوتاه «شاگردی که احوال بود و همه‌چیز را دو تا میدید»، بیان میکند.

گفت استاد احوالی را کاندرا رو برون آر از وثاق آن شیشه را
گفت احوال زان دو شیشه من کدام پیش تو آرم؟ بکن شرح تمام
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۳۲۸ و ۳۲۷)

در ادامه همین داستان، مولانا زیبایی و بت‌فصیل، تعصبات مذهبی را نقد میکند و در ضمن داستان اختلافات مذهبی را بی‌پایه و اساس میداند و کشتار دینی را فجیع و غیرانسانی تلقی میکند. مولانا تأکید میکند اختلاف مذاهب و ادیان در روشها و مناسک آنان است و همگی در هدف و در حقیقت راه، با یکدیگر هم‌سان هستند. بدین شکل مولانا دردهای اجتماعی را در قالب قصه بیان میکند و برای جلوگیری از تعصب و خونریزی تلاش میکند. او تأکید میکند که قصه‌های مثنوی، فقط برای خواندن و شنیدن و سرگرم شدن نیست، بلکه شرح احوال ماست:

حاشا لله این حکایت نیست هین نقد حال ما و توسست این خوش بین
(مثنوی، ج ۱، بیت ۲۹۰۰)

مولانا در داستان «شیر و نخچیران» نیز به اهمیت قصه توجه و تأکید میکند که بازگو کردن قصه‌های شیرین و زیبا مرهم درد آدمیان است و آنان را به تعالی فرامیخواند. وقتی خرگوش بر شیر غلبه میکند و شادمان خبر پیروزی خویش را به گوش حیوانات میرساند، حیوانات از خرگوش می‌خواهند با ذکر جزئیات موضوع پیروزی و غلبه بر شیر را بیان کند تا این داستان شیرین و دلربا، درمان درد آنان گردد و جان زخمی آنان را مرهم نهد. حیوانات تأکید میکنند که از ظلم شیر، جان آنان هزاران زخم دارد و در بازگویی قصه انتقام، این زخمها بهبود مییابد و روح آنان آرام میگیرد.

بازگو تا قصه درمانها شود بازگو تا مرهم جانها شود
(مثنوی، ج ۱، بیت ۱۳۶۳)

خرگوش ضمن بیان قصه غلبه خویش بر شیر، یادآوری میکند که مهم این است که انسان بتواند بر نفس خویش غلبه کند. مبارزه با نفس جهاد اکبر است و کنترل هواهای نفسانی برای نجات روح و تعالی انسان ضروری است.

قصه‌درمانگران بجای نظریه‌های شخصیت و آسیب‌شناسی روانی، ما را ترغیب میکنند که به قصه‌ها متکی باشیم. قصه‌درمانگران مانند منتقدان ادبی میتوانند به ما کمک کنند درباره‌ی اینکه که هستیم، که بوده‌ایم و که میتوانیم باشیم، معانی جدیدتر و تعبیرهای جدید ابداع کنیم (پروجاسکا و نورکراس، ۱۳۸۱).

ای شهان کشتم ما خصم برون ماند خصمی زو بتر در اندرون

(مثنوی، ج ۱، بیت ۱۳۷۳)

در حکایت «مرد عرب و همسرش» مولانا با صراحت بیشتری بر این نکته تأکید میکند که قصه مانند دانه‌ای است و سرّ قصه مانند دمی زیر آن پنهان است. انسان به امید دانه و به خاطر زیبایی قصه به دام حقیقت گرفتار میشود و در این دام استعدادهای وجودیش شکوفا میگردد و اندک‌اندک ابعاد معنوی او رشد مییابد. ابعاد معنوی و روحی انسان قابل توصیف نیست و بناچار در قالب قصه بیان میشود. مولانا از خواننده میخواهد برای دریافت آن ابعاد، ظاهر قصه را بشنود و به سرّ قصه توجه کند. اگر بیان معنوی کافی بود، خلقت عالم و ظاهر دنیا بی‌معنا میشد، اما حقیقت همواره در ظاهر دیگری جلوه میکند و نمود و ظهور مییابد.

گر چه سرّ قصه این دانه است و دام صورت قصه شو ا ک خون تمام

(مثنوی، ج ۱، بیت ۲۶۲۳)

ب) رنج‌درمانی یا معنادرمانی

میکر این اندیشه در جهان معاصر ویکتور فرانکل^۱ است. او در سی‌وهفت سالگی، سیروسفر حماسه‌وار سه‌ساله‌اش را در دنیای کابوسناک ظلم و شکنجه و گرسنگی و محرومیت بشری در زندان آشویتس آلمان آغاز کرد. سرگذشتی که مرگ تنها راه گریز از آن مینمود. اما او زنده ماند و بیش از زنده ماندن، تاب آوردن این آزمون عذاب‌آور فرانکل را به این اعتقاد رساند که آدمی میتواند در رویارویی با رنجهای عظیم و حتی در آستانه مرگ، معنا و منظوری در زندگی بیابد. از نظر او پاسخ مثبت به زندگی به‌رغم هرچه با آن روبرو شویم، خواه رنج و خواه مرگ، یک فرمان است (روانشناسی کمال، الگوهای شخصیت سالم، شولتس: صص ۳-۱۵۰). فرانکل با معرفتی که زاینده تجربه دست‌اول بود، از اردوگاه بازگشت؛ تجربه‌ی اینکه انسانها در هر وضعیتی در انتخاب اعمال خویش ممتازند. اینکه حتی در تاریکترین لحظه‌ها میتوانیم نشانه‌ای از آزادی معنوی و پاره‌ای از استقلال خود را حفظ کنیم. به اعتقاد او در هر موقعیتی حتی به هنگام رنج و مرگ میتوان معنایی یافت. زنده بودن یعنی رنج کشیدن، اما برای رنج خویش معنایی یافتن، یعنی ادامه‌ی هستی (همان، ص ۱۵۴).

فرانکل در کتاب برجسته‌ی خویش با عنوان *انسان در جست‌وجوی معنا* تأکید میکند «گاهی انسان در وضعی قرار میگیرد که مجبور است به سرنوشت شکل دهد و آن را مجسم سازد. گاهی لازم است فرصت را غنیمت شمارد، به تفکر بپردازد و به نعمات زندگی خود بیندیشد. گاهی نیز باید سرنوشت خود را بپذیرد و یا رنج را به دوش بکشد. هر موفقیتی به یکتا بودن خود مشخص است» (انسان در جست‌وجوی معنا، فرانکل: ص ۵۳). در نظام فکری فرانکل، تنها یک انگیزش بنیادی وجود دارد: «اراده‌ی معطوف به معنا» که چنان نیرومند است که

^۱. Viktor Frankl

می‌تواند همه انگیزه‌های انسانی دیگر را تحت الشعاع قرار دهد. به اعتقاد او در ناپیمودنی‌ترین راه‌ها و در نومیدکننده‌ترین و ظاهراً در یأس‌آورترین و ضعیف‌ترین وضعیتهای است که میتوان عظیم‌ترین معنا را یافت و در چنین شرایطی است که شدیدترین نیاز به معنایابی جان میگیرد. کسانی که در زندگی معنا مییابند، به حالت فرارفتن از خود میرسند که برای شخصیت سالم، واپسین حالت هستی است (روانشناسی کمال، الگوهای شخصیت سالم، شولتز: صص ۱۵۹ و ۱۶۳). همچنین سورن کیرکگور^۱، بعنوان اندیشمندی وجودگرا، میگوید طبایع عمیق هرگز خود را فراموش نمیکنند و به چیزی جز آنچه بوده‌اند، مبدل نمیشوند. از این روست که آنها همه چیز را بیاد می‌آورند؛ اما این یادآوری توأم با رنج است (ترسولرز، کیرکگور: ص ۶۹).

مولانا نیز مانند روان‌شناسان معنی‌گرا، سختی را مقدمه خوشی میداند و رنج و غم را برای دست یافتن به کمال ضروری می‌شمرد. او بر این باور است که در درون هریک از ما عیسایی است که تولدش در گرو رنج ماست (مبانی عرفان و احوال عارفان، حلبی: ص ۵۹۶). بنابر تعابیر خاص حلاج، «حقیقت حق کسی راست که آن را در رنج و محنت میجوید» (حلاج، میسن: ص ۹۳). مولوی در زندگی پرفرازونشیب خویش با تحمل رنجهای و دردهای بسیار و در سایه عشق به شمس و فراق زود هنگام او به معنای زندگی دست یافته است. رفتار او الگوی بسیار مناسبی برای انسان امروز است تا بتواند رنجهای زندگی را تحمل کند و از معنای زندگی غفلت نکند. در نظر مولانا رنجهایی که در مسیر زندگی ما قرار میگیرند، برای آن است که روح ما تصفیه شود و در مسیر تکامل قرار گیرد. ریاضت و سختیهای آن برای این است که روح ما از آلودگیها نجات یابد و با زلالی و صفا بسوی تعالی برود.

بهر آن است این ریاضت وین جفا تا برآرد کوره از نقره، جفا
بهر آن است امتحان نیک و بد تا بجوشد بر سر آرد زر زبد
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۳۳۲ و ۳۳۳)

از نظر او خداوند رنج و اندوه را به این سبب خلق کرده است تا شادی و شادمانی آشکار شود.

رنج و غم را حق پی آن آفرید تا بدین ضد خوشدلی آید پدید
(مثنوی، ج ۱، بیت ۱۱۳۰)

لطف مطلق خداوند گاهی سود انسان را در قهر خویش میداند و برای تعالی انسان او را به رنج می‌افکند.

گر ندیدی سود او در قهر او کی شدی آن لطف مطلق قهر جو
(مثنوی، ج ۱، بیت ۲۴۳)

چنین است که عاشق، شیفته لطف و قهر معشوق میشود.

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد بوالعجب من عاشق این هر دو ضد
(مثنوی، ج ۱، بیت ۱۵۷۰)

و عاشق چون رنج را مایه کمال میداند و چنین تلقی میکند که معشوق برای کمال او، او را به رنج می‌افکند، عاشق رنج میشود و به خاطر خشنودی خدا هر رنجی را تحمل میکند.

^۱. Soren Kierkegaard

ناخوش او خوش بود در جان من جان فدای یار دل رنجان من
عاشقم بر رنج خویش و درد خویش بهر خشنودی شاه فرد خویش
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۱۷۷۶ و ۱۷۷۷)

البته مولانا هشدار میدهد که هر رنجی پسندیده نیست، رنجهایی که برای کسب دنیا در سینه داریم و غباری که به خاطر غرور و خودخواهی در دل داریم، اندوهی است که همچون داسی عمر ما را میدرد و همانند و سواسی است که بر پیکر روح ما می‌افتد و آن را آرام‌آرام از بین میبرد.

این همه غم‌ها که اندر سینه هاست از غبار و گرد بود و باد ماست
این غبار بیخ کن چون داس ماست این چنین شد و آنچنان وسواس ماست
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۲۲۹۶ و ۲۲۹۷)

این رنجهای زمانی شیرین است که در راه تعالی و توجه به خدا و در جست‌وجوی معنا باشد. دردها فرستاده مرگ هستند تا به انسان هشدار بدهند که معنای زندگی را فراموش نکنید و به دنیا تعلق و دلبستگی نداشته باشید. کسانی که وابسته دنیا هستند بسختی جان میدهند و هرکس که به تن توجه کند، از جان غافل میشود و روحش به کمال دست نمی‌یابد.

جزو مرگ از گشت شیرین مر تو را دان که شیرین میکند کل را خدا
دردها از مرگ می‌آید رسول از رسولش رو مگردان ای فضول
هرکه شیرین میزید او تلخ مُرد هرکه او تن را پرستد جان نبرد
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۲۳۰۰-۲۳۰۲)

آدم عاشق و عارف خطاب به خدا میگوید: ای محبوب حقیقی تا وقتی که با جمال تو دمساز بودم، هر رنجی بر من گوارا و شیرین بود و در جویبار عشق و محبت تو از زواید و ناخالصی پاک بودم. جلال‌الدین میگوید تنها تحمل رنج و ایستادگی است که قابلیت‌های تازه بوجود می‌آورد. جانمایه اصلی اندیشه مولوی، مردن و شدن، ملازم دائمی فنا فی الله و بقای بالله است. تمامی آفرینش از حرکت دیالکتیک پیروی میکند. این حرکت، حرکتی استکمالی و صعودی است که نه تنها در سراسر زندگی نفسانی و جسمانی، بلکه در جهان دیگر نیز ادامه می‌یابد (عرفان مولوی، عبدالحکیم: صص ۴۰-۴۴).

از کَبَد فارغ بدم با روی تو ور زَبَد صافی بدم در جوی تو
(مثنوی، ج ۱، بیت ۱۷۱۰)

در چنین حالتی است که انسان از ویرانی غم باکی ندارد، چون که در ویرانه، گنج معرفت سلطان را بدست می‌آورد و به تعالی و کمال میرسد.

من چه غم دارم که ویرانی بود زیر ویران گنج سلطانی بود
(مثنوی، ج ۱، بیت ۱۷۴۴)

در حقیقت انسان باید مشکلات زندگی را طبقه‌بندی کند: از یک جهت مشکلات بر دو دسته‌اند: ۱- مشکلاتی که راه‌حل دارند؛ ۲- مشکلاتی که راه‌حل ندارند. باید برای برطرف کردن مشکلات نوع اول تلاش و برنامه‌ریزی کرد و مشکلات نوع دوم را باید پذیرفت و نوع نگاه را به آنها تغییر داد. زندگی انسان در دنیا همواره با صدها رنج و مشکل همراه است. باید بپذیریم که دنیا سرای امن‌وامن نیست. اینجا سرای درد و رنج و محنت و ناهمواری و مشکلات است (ایمان‌درمانی، حکمت: صص ۱۷۳ - ۱۹۳).

ج) اجتماع‌درمانی: جمع‌درمانی

یکی از پیامدهای این واقعیت که انسان حیوانی اجتماعی است، این است که او همواره در بین ارزشهای مربوط به فردیت و ارزشهای مربوط به هم‌رنگی با جماعت، در حالتی پر از تنش بسر میبرد. هم‌رنگی را میتوان تغییر در رفتار یا عقاید شخصی در نتیجه اعمال فشار واقعی یا خیالی از طرف فردی دیگر یا گروهی از مردم تعریف کرد. در عین حال بسیاری از مواقع به این دلیل با دیگران هم‌رنگی میکنیم که رفتار آنان تنها راهنمای ما برای عمل مناسب است. خلاصه اینکه اغلب ما برای تعیین واقعیت امور به دیگران متکی هستیم (روانشناسی اجتماعی، ارونسون: صص ۴۲-۵۴).

اریک فروم^۱ «شخصیت انسان را بیشتر محصول فرهنگ میداند. در نتیجه به اعتقاد وی سلامت روان بسته به این است که جامعه تا چه اندازه نیازهای اساسی افراد جامعه را برمی‌آورد، نه اینکه فرد تا چه اندازه خودش را با جامعه سازگار میکند. در نتیجه سلامت روان بیش از آنکه امری فردی باشد، مسئله‌ای اجتماعی است. جامعه ناسالم یا بیمار در اعضای خود دشمنی و بدگمانی و بی‌اعتمادی می‌آفریند و مانع رشد کامل افراد میشود. جامعه سالم به اعضای خود امکان میدهد به یکدیگر عشق بورزند، بارور و خلاق باشند» (روانشناسی کمال، الگوهای شخصیت سالم، شولتس: ص ۶۱). انسان متأثر از فرهنگ و جامعه خویش است، اما محکوم آن نیست. انسانهای برجسته تلاش میکنند که جامعه‌ای سالم بیافرینند و فرهنگ اجتماعی مردم را رشد بدهند تا در جامعه سالم افراد سالم تربیت شوند. «روانشناسان اجتماعی میتوانند نقشی حیاتی در بهبود دنیا برای زندگی ایفا کنند. در واقع در لحظات شادی و بهجت خود این اعتقاد محرمانه را می‌پروانیم که روانشناسان اجتماعی موقعیتی بینظیر دارند، و میتوانند از طریق فراهم ساختن فهم بیشتر درباره پدیده‌های مهمی نظیر هم‌رنگی، متقاعدسازی و پیش‌داوری، عشق و پرخاشگری، تأثیری ژرف و مطلوب بر حیات ما بگذارند» (روانشناسی اجتماعی، ارونسون: صص ۲۰-۲۱). روانشناسی اجتماعی عبارت است از نفوذی که مردم بر عقاید یا رفتار دیگران دارند. از سانها به نفوذ اجتماعی سه گونه پاسخ میدهند:

۱- متابعت: رفتار فردی را توصیف میکند که به منظور کسب پاداش یا اجتناب از تنبیه، برانگیخته شده باشد. در سطح متابعت بسیاری از پژوهشگران تفاوت چندانی بین انسان و دیگر حیوانات ندیده‌اند.

^۱. Erich Fromm

۲— همانندسازی: پاسخ به نفوذ اجتماعی مبتنی بر آرزوی شخص برای همانند شدن با شخصیتی صاحب‌نفوذ است. تفاوتش با متابعت در این است که در همانندسازی فرد به عقاید و ارزش‌هایی که اختیار کرده است، اعتقاد پیدا میکند، هرچند این اعتقاد خیلی استوار و پابرجا نیست.

۳— درونی کردن: درونی کردن یک ارزش یا اعتقاد، عمیق‌ترین و پایدارترین پاسخ به نفوذ اجتماعی است. انگیزه درونی کردن یک اعتقاد خاص، مبتنی بر این تمایل است که می‌خواهیم رفتار و افکارمان درست و صحیح باشند. بنابراین پاداش برای قبول آن اعتقاد، پاداشی درونی است (همان: صص ۶۱-۶۲).

در سازوکار عرفان و توصف نیز پیران واقعی در پی درونی کردن ارزش‌ها و اعتقادات خویش هستند. همچنین الگویی هستند برای سالکان طریقت تا آنان نیز ارزش‌های در ست را درونی کنند و شخصیت پایداری بیابند. از طرفی عارفان مسئول و دردمند ایرانی وقتی نتوانسته‌اند در جامعه شرایط مناسب را برای رشد فرد فراهم کنند و تلاش‌های آنان برای ساختن جامعه به شکست انجامیده است، به خانقاه پناه برده‌اند تا محیط اجتماعی کوچک اما سالمی را فراهم آورند تا افراد در این محیط بتوانند نیازهای روانی و معنوی خویش را تأمین بکنند. در حقیقت خانقاه، یک محیط اجتماعی کوچک برای ساختن فرد و رشد و تعالی اوست.

در خانقاه پیر و مراد نقش اساسی و مهمی دارد و بعد دیگر زندگی در خانقاه زندگی عاشقانه و آرمانی عارفان است. پیر و عاشق دو اندیشه محوری عارفان هستند که لازم و ملزوم همدیگرند. همچنانکه اشاره شد یکی از اساسی‌ترین اندیشه‌های فرانکل اراده معطوف به معنا است. او برای تحقق این حقیقت تئوری «انسان از خود فرارونده» را می‌آفریند: «هرچه بیشتر بتوانیم از خود فرارویم - خود را در راه چیزی یا کسی ایثار کنیم - انسانتر میشویم. این معیار نهایی رشد و پرورش شخصیت سالم است. ویژگی مهم انسانهای از خودفرارونده، توانایی ایثار و دریافت عشق است. عشق هدف نهایی انسان است، اما رابطه عاشقانه وجه دیگری هم دارد: ایثار عشق. با ایثار عشق به دیگری میتوانیم فضائل و ویژگیهای ممتاز او، حتی آنهایی را که هنوز تحقق نیافته‌اند ببینیم. با عشق میتوانیم محبوب خود را از استعدادهای بالقوه عیان نشده‌اش و از آنچه میتواند بشود، آگاه کنیم. در عشق دوجانبه، هر دو از توفیقی بزرگ و تحقق استعدادهای بالقوه‌شان برای انسانی کاملتر شدن بهره‌مند میگردند (روانشناسی کمال، الگوهای شخصیت سالم، شولتس: صص ۱۵۶ و ۱۶۷). این حقایق که از زبان فرانکل بیان شد، در خانقاه در رابطه مراد و مرید، و عشق چندجانبه مریدان شکل گرفته است و آنان در بیان ارادت و عشق خویش به پیر، از معنویت او برخوردار شده‌اند و او را الگوی رفتار خویش قرار داده‌اند. از طرفی نظارت چندجانبه سالکان در خانقاه بر رفتار و اعمال یکدیگر که با نگاه عاشقانه همراه بوده است موجب رشد و تعالی روحی عارفان شده است. «فقط با بررسی بهترین نمونه‌های هر نوع (که مزلو آنها را «نمونه کمال‌یابنده» بشریت خوانده است) میتوانیم آنچه سلامت روان را تشکیل میدهد، بیاموزیم. [...] ظاهراً این اشخاص کاملاً سالم از بسیاری از این جهات بی‌نقصند: در فهمیدن و پذیرفتن خود و دیگران، در طبیعی و خودانگیخته بودن، در توجه و شفقت به بشریت، در شکیبایی و مدارا با دیگران و در توانایی مقاومت در برابر فشارهای اجتماعی» (همان: صص ۱۱۷ و ۱۱۹).

مولانا در توصیف انسانهای کمال‌یابنده فراوان سخن گفته است، یکی از بهترین نمونه‌های سخن او این است که دیدار پیران کمال‌یافته هر سؤالی را پاسخ می‌دهد و هر مشکلی را حل می‌کند. آنان ترجمان رازهای درونی ما و در گرفتاریها یاریگر و دستگیر ما هستند.

ای لقای تو جواب هر سؤال مشکل از تو حل شود بی قیل و قال
تر جمای نی هرچه ما را در دل است دستگیری، هرکه پایش در گل است
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۹۷ و ۹۸)

مولانا پیران را اسرافیل زمان مینامد که با دمیدن نفس خویش، انسانهای مرده را زنده می‌کنند و روح آدمیان را تعالی می‌بخشند.

هین که اسرافیل وقتند اولیا مرده را زایشان حیات است و حیا
(مثنوی، ج ۱، بیت ۱۹۳۰)

خانقاه مکانی بوده است که سلوک فردی عارفان را به یک حرکت جمعی و کار گروهی تبدیل می‌کرده است. در خانقاه یاران یکدل با راهنمایی پیر و شاگردان خاصش به سیروسلوک دسته‌جمعی می‌پرداختند و به تزکیه نفس و تعالی روحی یکدیگر نظارت دقیقی داشتند. در خانقاه نقش پیر و مراد نقشی اساسی بوده است و مولانا در مثنوی درباره اهمیت پیر و تأثیرگذاری او بسیار سخن گفته است. از نظر او پیر سایه یزدان در جهان است و نقش دایه را برای مریدان ایفا می‌کند و انسان را از خیالات باطل دور می‌سازد.

سایه یزدان چو باشد دایه اش وارهاند از خیال و سایه اش
(مثنوی، ج ۱، بیت ۴۲۲)

او معتقدست همنشینی با اولیا می‌تواند رهایی‌بخش زندگی انسان باشد و در انسان تحولی عمیق ایجاد کند. مانند همنشینی با پیامبر که صحابه را متحول می‌ساخت. یک نگاه پیامبر بر ابوبکر او را به ابوبکر صدیق تبدیل کرد.

همنشینی مقبلان چون کیمیاست چون نظرشان کیمیایی خود کجاست؟
چشم احمد بر ابوبکری زده او ز یک تصدیق، صدیقی شده
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۲۶۸۷ و ۲۶۸۸)

البته مولانا بدرستی هشدار می‌دهد در کنار عارفان حقیقی، پیران مدعی فراوانند که از مریدان سوءاستفاده می‌کنند و آنان را گمراه کرده و مردم را می‌چاپند. پس باید بسیار دقت کرد و فریب آنان را نخورد.

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست
(مثنوی، ج ۱، بیت ۳۱۶)

حرف درویشان بدزد مرد دون تا بخواند بر سلا می زآن فسون
(مثنوی، ج ۱، بیت ۳۱۹)

در جایی دیگر وقتی به اختلاف راهها و تفاوت دیدگاه‌ها اشاره می‌کند، هشدار می‌دهد انسان باید مواظب باشد و تأکید می‌کند انسان باید استاد و راهنما را بدرستی انتخاب کند و برای این کار باید راه را بشناسد و الگوهای

درست را تشخیص بدهد و نباید سر سپرده دیگران باشد. انسان باید مسئولیت انتخاب خویش را بپذیرد تا به انتخاب درست دست یابد.

در یکی گفته که استا هم تویی ز آنکه استا را شناسا هم تویی
مرد باش و سخره مردان مشو رو سر خود گیر و سرگردان مشو
(مثنوی، ج ۱، بیت ۴۹۳)

در خانقاه، عشق علاوه بر دوستی پیر، موجب دوستی با یاران همراه نیز میشود و در نهایت موجب دوستی با همه انسانها. در خانقاه‌ها بر روی آدمیان با هر عقیده و مشربی باز بوده و پذیرای همه انسانها بوده است. در خانقاه انسانها خدمت به یکدیگر و نظارت بر کار هم و هدایت کردن با رفتارهای درست و کارهای عملی دیگری را تمرین میکردند.

مؤمنان آیینۀ همدیگرند این خبر می از پیمبر آورند
(مثنوی، ج ۱، بیت ۱۳۲۸)

مولانا تأکید میکند که در این راه همراهی با یاران یکدل بسیار مهم است. انسان با هر جمعی که همراه باشد، به شکل آنان درمی‌آید. اگر به دنبال نور و تکامل و سعادت هستی، باید آمادگیش را در حین راه بدست آوری.

پس تو هر جفتی که میخواهی برو محو و همشکل و صفات دوست شو
نور خواهی مستعد نور شو دور خواهی خویش بین و دور شو
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۳۶۰۵ و ۳۶۰۶)

انسان در اثر همنشینی با یاران هم‌رنگ و هم‌جنس آنان میشود.

یا مگر آن قابل جنسی بود چون بدو پیوست جنس او شود
هم‌چو آب و نان که جنس ما نبود گشت جنس ما و اندر ما فزود
(مثنوی، ج ۱، ابیات ۸۸۹ و ۸۹۱)

بنابراین در مبانی عرفان و توصف و در باور مولانا حضور در خانقاه و در کنار پیران و مریدان دیگر، موجب رشد و تعالی شخص و به نوعی جمع‌درمانی میگردد.

نتیجه‌گیری

از گذشته تاکنون روشهای مختلف روان‌درمانی برای ایجاد سلامت روانی انسان و سازگاری او با محیط بیرونی و درونی و رشد و تعالی او وضع شده است. مولانا، بعنوان معلم اخلاق و معنویت، با شناخت زوایای وجودی انسان برای کاهش آلام انسان و سعادت و کمال او، روشهای کاربردی مختلفی را ارائه داده است که مهمترین آنها: قصه‌درمانی، رنج‌درمانی و اجتماع‌درمانی است. در مثنوی قصه نقش فوق‌العاده‌ای دارد. طبیب با گوش دادن به قصه بیمار، درد او را تشخیص میدهد. بیمار با بیان قصه خویش، دردش تسکین مییابد و مهمتر از همه، مولانا با بیان قصه و تمثیل به مداوای بیمار میپردازد و برای سلامت روحی و روانی او راهکاری مییابد و همراه او گام‌به‌گام

بِسوی تعالی و تکامل گام برمیدارد. این نقش مهمترین کاری است که مولانا در سراسر قصه‌های مثنوی به آن توجه دارد. مولانا معتقد است رنجهایی که در مسیر زندگی ما قرار میگیرند برای آن است که روح ما تصفیه شود و از آلودگیها نجات یابد و با پاکی و صفا بسوی تعالی برود. مولانا مانند روان‌شنا سنا معناگرا، سختی را مقدمه خوشی میداند و رنج و درد را برای دست یافتن به کمال ضروری می‌شمرد. از نظر او لطف مطلق خداوند گاهی رنج را برای کمال انسان لازم میداند و برای تعالی انسان او را به رنج می‌افکنند. این رنجهای زمانی شیرین میشود که در راه تعالی و در جست‌وجوی معنا و روی آوردن به خدا باشد.

از سویی دیگر انسان متأثر از فرهنگ و جامعه خویش است، اما محکوم آن نیست. انسانهای برجسته تلاش میکنند جامعه‌ای سالم بیافرینند و فرهنگ اجتماعی مردم را رشد بدهند تا در جامعه سالم افراد سالم تربیت شوند. از دیدگاه روان‌شنا سنا اجتماعی، درونی کردن ارزشها و اعتقادات در ست، بهترین رفتار اجتماعی از سنا است. مولانا پیران واقعی را الگوهای موفق در این زمینه میداند که با درونی کردن ارزشها الگوی مناسبی برای سالکان طریقت هستند. عارفان واقعی وقتی نتوانستند در جامعه شرایط مناسب را برای رشد افراد فراهم کنند و تلاشهای آنان برای ساختن جامعه به شکست انجامید، به خانقاه پناه بردند تا یک محیط اجتماعی کوچک اما سالم را فراهم آورند و افراد در این محیط بتوانند نیازهای روانی و معنوی خویش را تأمین کنند. در خانقاه، پیر نقش اساسی و مهمی دارد و بعد دیگر زندگی در خانقاه زندگی عاشقانه عارفان است. پیر و عاشق دو اندیشه محوری عارفان است که لازم و ملزوم هم هستند. در خانقاه انسانها خدمت به یکدیگر و نظارت بر کار هم و هدایت کردن با رفتارهای درست را تمرین میکنند. این امر همان اعتقاد به جمع‌درمانی است.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCE

- Abdul Hakim, Khaliphe. (2004). Irfan Rumi. Translated by Ahmad Mohammadi and Ahmad Mir Alaei, Tehran: Scientific and Cultural, pp. 40-44.
- Aronson, Elliott. (2005). Social Psychology. Translated by Hossein Shokrshkan, second edition. Tehran: Roshd, pp. 20, 21, 61, 63, 42-54.
- Bamshki, Samira. (2014). Narrative of Masnavi stories. second edition. Tehran: Hermes, p.20.

- Desico, J. (2005). Assessing self-development through narrative approaches in child and adolescent psychotherapy. *Journal of Child and Adolescent Psychiatry Nursing*, 18 (2), pp. 43-92.
- Frankel, Victor. (2001). Man in search of meaning. Translated by Akbar Maarefi. Sixth edition. Tehran: University of Tehran Press, p.53.
- Halabi, Ali Asghar. (1998). Fundamentals of mysticism and the state of mystics. Tehran: Myths, p 96.
- Hekmat, Nasrullah. (2007). Faith therapy. Tehran: Elham, pp. 173 - 193.
- Kierkegaard, Soren. (2008). T. Wellers. Translated by Abdul Karim Rashidian. Tehran: Ney, p. 69.
- Mason, h. And. (1999). Hallaj, translated by Majdaldin Keyani, Tehran: Markaz Publishing, p.93.
- Nazi Dizaji, Sajjad. Keshti Qalati, Ahmad Reza. And Parvizi, Reza. (2010). Using narrative in architecture education. *Education Technology*, 5 (1), pp. 37-48.
- Pink, Daniel. (2016). Completely new mind. Translated by Reza Amir Rahimi. Fifth Edition. Tehran: Exploration, pp. 151-153.
- Prochaska, Jimzao. And Norcross, John C.C. (2002). Theories of psychotherapy. Translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran: Roshd.
- Schultz, Duane. (1992). Perfection Psychology, Healthy Personality Patterns. Sixteenth edition. Tehran: Peykan, pp. 1-3-150-159-163-156-167-117-119.
- Shafi'abadi, Abdullah and Naseri, Gholamreza. (1992). Theories of counseling and psychotherapy. Third edition. Tehran: University Publishing, p.62.
- Vazinpur, Nader. (1989). The spiritual sun. Tehran: Amirkabir, pp. 38-48.
- Zamani, Karim. (1994). Comprehensive description of Masnavi, Tehran: Ettela'at.
- Zarrinkoob, Abdul Hussein. (1994). Step by step to meet God. Tehran: Elmi, p. 261.

فهرست منابع

- استفاده از روایی‌گویی در آموزش معماری، نازی دیزجی، سجاد. کشتکار قلاتی، احمدرضا. و پرویزی، رضا. (۱۳۸۹). *فناوری آموزش*، (۱) ۵، صص ۳۷-۴۸.
- انسان در جست‌وجوی معنا، فرانکل، ویکتور. (۱۳۸۰). ترجمه اکبر معارفی. چاپ ششم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ایمان‌درمانی، حکمت، نصرالله. (۱۳۸۶). تهران: الهام.
- آفتاب معنوی، وزین‌پور، نادر. (۱۳۶۸). تهران: امیرکبیر.
- پله‌پله تا ملاقات خدا، زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). تهران: علمی.

- ترس‌ولرز، کیرک‌گور، سورن. (۱۳۸۷). ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: نشر نی.
- حلاج، میسن، ه. و. (۱۳۷۸). ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز.
- ذهن کامل نو، پینک، دانیل. (۱۳۹۵). ترجمه رضا امیرحیمی. چاپ پنجم. تهران: کندوکاو.
- روانشناسی اجتماعی، ارونسون، الیوت. (۱۳۸۴). ترجمه حسین شکرشکن، چاپ دوم. تهران: رشد.
- روانشناسی کمال، الگوهای شخصیت سالم، شولتز، دوان. (۱۳۸۸). چاپ شانزدهم. تهران: پیکان.
- روایت‌شناسی داستانهای مثنوی، بامشکی، سمیرا. (۱۳۹۳). چاپ دوم. تهران: هرمس.
- شرح جامع مثنوی، زمانی، کریم (۱۳۷۲). تهران: اطلاعات.
- عرفان مولوی، عبدالحکیم، خلیفه. (۱۳۸۳). ترجمه احمد محمدی و احمد میرعلائی، تهران: علمی و فرهنگی.
- مبانی عرفان و احوال عارفان، حلبی، علی‌اصغر. (۱۳۷۷). تهران: اساطیر.
- نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، شفیع‌آبادی، عبدالله. و ناصری، غلامرضا. (۱۳۷۱). چاپ سوم. تهران: نشر دانشگاهی.
- نظریه‌های روان‌درمانی، پروچاسکا، جیمز. و نورکراس، جان. سی. (۱۳۸۱). ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: رشد.

Desocio, J.E. (2005). Assessing self-development through narrative approaches in child and adolescent psychotherapy. *Journal of Child and Adolescent Psychiatric Nursing*, 18 (2), pp. 43-92.

معرفی نویسنده

جلیل مسعودی‌فرد: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، ایران.

(Email: jalil.masoudi.fard@gmail.com)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introduction of the author

Jalil Masoudi-Fard: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Iran.

(Email: jalil.masoudi.fard@gmail.com)